گفت‌وگوی «جوان» با پدر و مادر طلبه شهید «محمد امین کریمیان» از شهدای نخبه مدافع حرم

بورسیه آلمان را رها کرد و به جبهه مقاومت پیوست

■ زینب محمودی عالمی

«من از این دنیا با همه زیبایی‌هایش می‌روم. همه آرزوهایم را رها می‌کنم اما به ولایت و حقانیت علی بن ابیطالب و خداوندی خدا یقه‌تان را می‌گیرم اگر امام خامنه‌ای را تنها بگذارید. دشمن بداند اگر از سرهایمان کوه‌ها درست کنند هرگز نخواهیم گذاشت روزی نسل‌های بعدی ما در کتاب تاریخشان بخوانند امام خامنه‌ای (حفظه‌الله) مثل جدش حسین (ع) تنها ماند...» این متن، بخشی از وصیتنامه طلبه شهید مدافع حرم محمدامین کریمیان بود که در سن ۲۲ سالگی و در تاریخ ۲۷ خرداد ۹۵ در سوریه به شهادت رسید. برای گفت‌وگو با خانواده این شهید و آشنایی بیشتر با سیره و مرامش راهی شهر و دیارشان بهنمیر می‌شویم. به محل زندگی شهید که می‌رسیم، با خانه‌ای مجلل رو به رو می‌شویم که خانواده‌ای اصیل و مذهبی در آن زندگی می‌کنند. به حتم وجود همین خانواده کافی است تا یاوه‌گویی برخی در خصوص حضور مدافعان حرم با انگیزه‌های مالی را مردود سازد. شهید محمدامین کریمیان متولد سال ۷۳ و طلبه حوزه علمیه بود که به زبان‌های عربی و انگلیسی تسلط داشت و سال آخر کارشناسی فلسفه را می‌گذراند و گویا بورسیه تحصیل در فلسفه غرب دانشگاه آلمان نیز پذیرفته شده بود، اما با رها کردن همه تعلقات به سوریه رفته و در مسیر دفاع از حرم به شهادت می‌رسد. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی‌ام با پدر و مادر طلبه شهید محمدامین کریمیان است که از نظرتان می‌گذرد.

رقیه تیرگر بهنمیری مادر شهید

گویا خود شما از ابتدای زندگی با واژه شهادت آشنا بودید؟

بله، من سال ۶۱ با شهید پرویز طلائیان که فرمانده سپاه فریدونکنار بود ازدواج کردم. همسرم سال ۶۳ به شهادت رسید. آن زمان ۲۲ ساله بودم و یک سال و اندی بیشتر در کنار این شهید زندگی نکردم. بعدش در بسیج فعالیت می‌کردم تا اینکه سال ۶۷ با پسر دایی‌ام ازدواج کردم و خدا چهار فرزند به من هدیه داد که محمد امین فرزند سومم است. عموی محمدامین، علی کریمیان که کارمند شرکت نفت بود هم مهر سال ۶۴ در جزیره لاوان بر اثر بمباران امریکا به شهادت رسید. برادر شوهرم و همسر سابقم هر دو شهید هستند و همین روحیه شهادت‌طلبی در خانواده ما موروثی شد تا اینکه محمدامین هم راه شهادت و سعادت را انتخاب کرد. تربیت پسرم طوری بود که عاشق شهادت بود. هنوز پیش‌دبستانی نرفته بود که در زمینه مداحی و حفظ قرآن فعالیت می‌کرد. بعد از اینکه به مدرسه رفت برایش معلم قرآن گرفتیم و روان‌خوانی را تمام و حفظ قرآن را شروع کرد. دختر اولم زینب معلول است و به گفته محمدامین برکت خانه ماست. علی فرزند دومم و محمدامین سومین و فاطمه زهرا فرزند آخرم است.

پسر شهیدتان از چه زمانی درس طلبگی را شروع کرد؟

محمدامین سوم راهنمایی را که تمام کرد گفت می‌خواهم به حوزه علمیه بروم. به او گفتم اگر قم قبول شدی برو. امتحان داد و نفر اول شد. پسرم از نظر درسی نخبه بود و به همراه علم، عمل هم می‌کرد. جهاد را فهمیده بود؛ فهمیده بود حضرت آقا چه انتظاری از جوانان دارند و همان را در پیش می‌گرفت. از سن کم به شهدا خیلی اعتقاد داشت و مدام می‌گفت دعا کن من شهید شوم. می‌گفت مامان ۳۰ سال پیش سفره شهادت پهن شده بود الان این سفره دوباره پهن شده و ما باید از آن استفاده کنیم. قبل از حضور در سوریه هم برای تبلیغ به لبنان رفته بود. چون به زبان انگلیسی و عربی تسلط داشت، وجودش در این مسیر مثمرثمر بود. محمدامین غیر از فعالیت‌های فرهنگی، از نظر رزمی هم آموزش دیده بود.

پس شهید از فعالان جبهه مقاومت اسلامی بود، چه زمانی به سوریه اعزام شدند؟

اولین بار ماه رمضان سال ۹۴ به سوریه رفت و بار دوم بهمن ۹۴ و سومین بار خرداد ۹۵ بود که به سوریه رفت و خلعت شهادت پوشید. محمدامین شهادت را درک کرده بود. می‌گفت شهید شدن به همین راحتی نیست. اول باید آدم در دلش شهید شود بعد به مقامی برسد که خدا او را به عنوان شهید قبول کند.

غالباً شهدا از کودکی قابلیت‌های خاصی از خود نشان می‌دهند، محمدامین چه خصوصیات اخلاقی بارزی داشت؟

محمدم از کودکی بچه‌ای آرام و دوست‌داشتنی بود. می‌توانم بگویم بچه خاصی بود. هفته‌ای یک بار در منزلمان زیارت عاشورا می‌خواندیم و در این مراسم حضور فعالی داشت. اخلاقش خیلی خوب بود، بچه زرنگ و باهوشی بود و به ما خیلی احترام می‌گذاشت. هیچ‌گاه جلوتر از من و پدرش حرکت نمی‌کرد. هر وقت مرا می‌دید دستم را می‌بوسید. در کارهای خانه کمکم می‌کرد. نمازش را اول وقت می‌خواند. دائم‌الوضو بود. کتاب مربوط به شهدا را زیاد می‌خواند. با بچه‌ها مثل بچه‌ها رفتار می‌کرد. به نظر من کسی به راحتی شهید نمی‌شود. امین هم پر زد و رفت و من مطمئن هستم جایگاه او بهتر از اینجاست. پسرم بسیار ولایی بود. یکبار که حضرت آقا فرمود: ما مثل شهید آوینی کم داریم، محمدامین گفت باید کارشناسی مستندسازی بخوانم دوربین برای مستندسازی هم خرید. بعد از شهادتش دوربین مستندسازی‌اش را به دست ما رساندند.

راجع به مدارج علمی پسرتان بگویید؟ شنیده‌ایم که ایشان از دانشگاهی در آلمان بورسیه شده بود؟

محمدامین ۲۲ سال بیشتر سن نداشت، اما پایه ۱۰ درس حوزوی و سطح ۳ و ترم ۶ رشته فلسفه بود. به زبان انگلیسی و عربی تسلط داشت. برخی فکر می‌کنند کسانی که برای دفاع از حرم شهید می‌شوند برای پول است اما پسرم در رفاه بزرگ شد، هیچ نیاز مالی نداشت حتی زمانی که به سوریه اعزام می‌شد هزینه بلیت هواپیما را پدرش می‌داد. همان طور که شما هم اشاره کردید محمد امین از یک دانشگاه در آلمان بورسیه شده بود، اما همه را رها کرد و برای جهاد به سوریه رفت.

به عنوان مادر مانع رفتن پسرتان به سوریه نشدید؟

خب من هم نگرانی‌های خودم را داشتم. به پسرم گفتم الان به سوریه نرو. می‌گفت الان جنگ بین اسلام و کفر است. داعشی‌ها حرامی هستند. اگر به حرم حضرت زینب(س) جسارت کنند جواب امام حسین(ع) را چه می‌دهید. خیلی حرف است که جوانی همه چیزش را بدهد و به جایی برود که احتمال برگشت ندارد. اما شهدا دین را درک کردند و فهمیدند جهاد مرز نمی‌شناسد. شهدا دنبال پول و مادیات نبودند. پسرم در رفاه بود اما لباس ساده می‌پوشید به او اعتراض می‌کردم چرا این کار را می‌کنی می‌گفت بچه‌هایی هستند که تمکن مالی ندارند. من خودم آنچه از دستم بر می‌آمد برای تربیت فرزندانم انجام دادم و خوشحالم پسرم سعادتمند در دنیا و آخرت شد.

از نحوه شهادتش اطلاع دارید؟

۲۷ خرداد ۹۵ حالم خوب نبود. دل‌آشوب بودم و گریه می‌کردم. بی‌قراری‌ام زیاد بود. کمی بعد اقوام به منزلمان آمدند و خواهرم در حالی که اشک می‌ریخت گفت از محمدامین خبر داری؟ گفتم محمدامین من شهید شد. همرزمش از مشهد آمد خانه‌مان گفت ما ۴۸ ساعت با محمدامین بودیم انگار ۴۸ سال با او آشنا بودیم. می‌گفت یک ساعتی که بعد از ناهار خوابیدیم محمدامین بیدار شد و خیلی خوشحال بود. پسرم به همرزمانش گفته بود: «الان خواب دیدم امشب عملیاتی در پیش است و فرمانده و من شهید می‌شویم جنازه‌مان را نمی‌آورند.» بعد غسل شهادت می‌گیرد و آماده شهادت می‌شود. بعد از شروع عملیات سربازان سوری در جناحین آنها بودند. از شدت آتش دشمن زمینگیر می‌شوند و فرمانده‌شان مجروح می‌شود، اما محمدامین برمی‌خیزد و رجزخوانی می‌کند و می‌گوید: «مگر ما شیعه علی بن ابیطالب نیستیم. شیعه علی ترسو نیست به پا خیزید و بروید. من هستم.» بعد به سمت دشمن تیراندازی می‌کند و با شجاعتش ۱۶۰ نفر از آن مهلکه جان سالم به در می‌برند. منتها خود محمدامین کنار فرمانده‌اش که به شهادت رسیده بود می‌ماند و دو تیر یکی به زانو و دیگری به پشتش می‌خورد. همرزمانش می‌گفتند اول فکر کردیم که تیر به کتفش خورده و می‌تواند بیاید. بنابراین برخی از رزمندگان در کانال منتظر پسرم می‌مانند. اما ساعت از ۹ شب گذشت جبهه‌النصره عکس شهید محمدامین را در شبکه اورینت می‌گذارد و همه متوجه می‌شوند که خواب او با شهادتش تعبیر شده است.

بنابراین پیکر شهید هنوز برنگشته است؟

متأسفانه نه، پسرم در محور خلسه حلب شهید شد و پیکرش در معراته سوریه مانده است. الان هیچ معامله‌ای برای بازگشت پیکر شهدا انجام نمی‌شود برای معامله پولی هم ما راضی نیستیم از اموال بیت‌المال به خورد حرامی‌های کافر برود. خدا را شکر می‌کنم بچه‌ام در راه دین به شهادت رسید. عاقبتش شهادت بود و واقعاً خوشا به حالش. پسرم مایه افتخار ماست. حضرت آقا فرمود شهدای مدافع حرم امامزادگانی هستند که باید آنها را زیارت کرد. همه شهدا پاک بودند. تک بودند. محمدامین در وصیتنامه‌اش نوشت اگر تکه‌تکه شوم باز در راه ولایت شهید می‌شوم. آخرین عکسی که از او گرفتم گفت: مامان خوش‌تیپ‌تر از این پسر دیدی؟ گفتم: امین بگذار ازت عکس بگیرم. وقتی می‌رفت گفتم: امین خیلی خوشگل شدی نکند شهید شوی؟ گفتم: امین شهید شو اما اسیر نشو من اسارتت را نمی‌خواهم. گفت: مامان شیعیان امام علی اسیر نمی‌شوند.

■■■

ولی‌الله کریمیان پدر شهید

شما چه روش تربیتی در پیش گرفتید که پسرتان طلبه و شهید مدافع حرم بانوی مقاومت شد؟

دوری از حرام و رزق حلال در تربیت بچه اثرگذار است. شهادت یک فوز الهی است که نصیب هر کس نمی‌شود. پسرم در راه دین خیلی تلاش کرد. شوق شهادت داشت. وجودش مملو بود از عشق به خدا. هیچ جا محمدامین را دور از شهدا نمی‌دیدی. این مزد خودش بود. محمدامین در خانواده‌ای بزرگ شد که احساس کمبود نکرد. از بچگی حرکتش به سمت امام حسین بود. سه سال پشت سر هم اربعین پیاده کربلا رفت. همه برنامه سالانه‌اش حول محور کربلا بود. برای تبلیغ که می‌رفت به روحانیون مبلغی می‌دادند می‌گفت اگر هزینه سفر کربلا را بدهید بس است. رقم ناچیزی می‌گرفت. از کودکی مادرش برایش زحمت کشید. در راه تعلیم قرآن و مسیر درست بود. از مسیر گناه و شرک آلود فاصله داشت. نور هدایت‌گری از بدو تولدش با او بود. همیشه به سمت رستگاری و سعادت قدم می‌گذاشت. در دوران تحصیل و حوزه نور الهی همراهش بود و با همان نور عروج کرد.

جوابتان به طعنه‌زنندگان مدافع حرم چیست؟

این طعنه‌ها تازگی ندارد. ما جزو نسل اول انقلابیم. در دهه ۶۰ چه تهمت‌هایی به شهید بهشتی زدند آن طعنه‌ها در اول انقلاب بود همان طیف و همان مرفهین بی‌درد الان طعنه می‌زنند. ما را از طعنه‌های آنان باکی نیست. پسرم با خدا معامله کرد. به جهاد نرفت تا کسی برایش هورا بکشد. راهمان روشن است بنابراین طعنه این ناکثین اهمیت ندارد.

فکر می‌کردید پسرتان شهید شود؟

محمدامین زمینی نبود. به ظواهر دنیا توجه نداشت هیچ وقت به این فکر نمی‌کرد آینده‌اش چه می‌شود حتی راجع به شغلش حرف نمی‌زد فکر و ذکرش امام حسین و شهدا بود وقتی شهید شد همه منتظر شهادتش بودیم.

گویا خود شما هم از رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس هستید؟

من رزمنده زمان جنگم. برادرم شهید است. به نظر من همان طوری که علما گفتند لقمه حرام تا چند نسل اثر دارد. رزق و نان حلال و پاکی زندگی هم می‌تواند تا چند نسل انسان‌های مؤمن و وارسته را تحویل جامعه بدهد. پسرم محمدامین نبوغ خاصی داشت. قبل از اینکه به مدرسه برود سه جزء قرآن را حفظ بود. زمانی که می‌خواست به حوزه علمیه برود گفتم پسرم الان دانشگاه به جوان‌هایی مثل تو نیاز دارد. جوان‌های انقلابی در حوزه زیادند. گفت من فقط باید علوم دینی بخوانم. پسرم در هر رده‌ای ممتاز بود. ۲۲ سال سن داشت اما سطح ۱۰ حوزه بود امسال لیسانس فلسفه می‌گرفت و بورسیه فلسفه غرب آلمان پذیرفته شد، اما نرفت و قسمتش شهادت شد. بزرگ‌ترین وصیتش این است که حضرت آقا را تنها نگذارید اگر آقا را تنها بگذارید یقه شما را قیامت می‌گیرم و حافظ خون شهدا و پیرو ولایت باشید.

وادی کتاب

معرفی کتاب دیدار پس از غروب (شهید مدافع حرم مهدی نوروزی)

داستان زندگی کوتاه اما عاشقانه دو دلداده

■ علیرضا محمدی

شهید مهدی نوروزی از مدافعان حریم اهل بیت بود که در بیستم دی ماه ۱۳۹۳ در سامرای عراق به شهادت رسید، اما شهرت آقا مهدی به قبل از شهادتش برمی‌گردد. به زمانی که حضور پررنگی در فرونشاندن فتنه سال ۸۸ داشت و ضد انقلاب عکس او را در فضای مجازی با نام «حسین منیف اشمر» منتشر کرده بودند تا این شهید بزرگوار را از اتباع لبنانی دخیل در فرونشاندن فتنه معرفی کنند. حالا که دو سالی از شهادت آقا مهدی می‌گذرد، مؤسسه روایت فتح به قلم منصوره قنادیان کتاب «پس از غروب» را با روایتگری مریم عظیمی همسر شهید منتشر کرده است که با هم مروری به داشته‌های این کتاب می‌اندازیم.

«آخر شب‌ها که پسرکش را می‌خواباند، برق‌ها را خاموش می‌کند و می‌رود که بخوابد. گوشی قدیمی‌اش را روشن می‌کند، چشمانش را به صفحه تلفن همراه می‌دوزد و منتظر صدای پیامی می‌ماند. شاید که مهدی پیامی داده و او ندیده باشد.»

متن کتاب دیدار پس از غروب، با همین جملات آغاز می‌شود. جملاتی که به خوبی وصف حال مریم عظیمی همسر شهید مهدی نوروزی را بیان می‌سازد. نوروزی خود راوی این کتاب است و با زبان او از زندگی خوش و عاشقانه این زوج جوان آشنا می‌شویم. زندگی که سر و تهش کمی بیش از دو سال طول نکشید. اما در همین فرصت کم، مریم خانم به خوبی روحیات یک شهید مدافع حرم را برایمان بازگو می‌کند.

در ابتدای کتاب «دیدار پس از غروب» مختصری با زندگی همسر شهید آشنا می‌شویم. دختر ته تغاری یک خانواده مذهبی که از نوجوانی حجاب چادر را انتخاب و به محیط مسجد رفت و آمد می‌کند. اما اتفاقی چون فوت برادرش مهدی، زندگی این خانواده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مریم به درون خویش فرو می‌رود و به ناگاه در اولین سفر کربلایش، در حرم حضرت عباس(ع) دعا می‌کند همسری برایش قسمت شود که دائم او را به کربلا ببرد. کمی بعد با آمدن خواهر مهدی نوروزی به خواستگاری‌اش، دعای او مستجاب می‌شود.

(مهدی) همیشه می‌گفت: «تنها جایی که دوری‌ات را می‌توانم تحمل کنم، سفر کربلاست. اگر دیدی یک روز نیستم، بدان که رفته‌ام کربلا.»

وصلت مریم عظیمی و مهدی نوروزی در ۲۸ خرداد سال ۹۱ رخ می‌دهد. مهدی اصالتاً اهل کرمانشاه است، اما به دلایل شغلی چند سالی می‌شود که در تهران ساکن است و عروس خانم هم که زاده و بزرگ شده کرج است. این دو آن چنان زندگی عاشقانه‌ای را با هم آغاز می‌کنند که برای یک لحظه هم طاقت دوری یکدیگر را ندارند. در واقع سراسر کتاب «دیدار پس از غروب» مملو از روایت‌هایی از دلدادگی این عروس و داماد تازه به حجله بخت رفته است که گویی عشقی الهی آنها را به هم پیوند داده است.

«یک روز که نرفته بودم تهران، آقا مهدی زنگ زد و گفت: خیلی دلم برایت تنگ شده. گفتم: منم همین طور، می‌تونی بیای ببینمت؟ خوابیدم. صدای زنگ در را شنیدم. حوصله نداشتم. پتو را کشیدم روی سرم. دیدم صدایی نیامد. بی‌خیال شدم. یکهو آقا مهدی در اتاق را باز کرد و آمد پیشم. چه لحظه خوبی بود. از خوشحالی جیغ کوتاهی کشیدم. این طور دیدن‌ها بیشتر بهم می‌چسبید.»

اما هنر مردان خدا دل کندن از تعلقات است. هنر همسران و همراهانشان هم همین طور. مریم عظیمی و مهدی نوروزی با وجود همه عشق و تعلقاتی که به یکدیگر داشتند، عاقبت در مسیر دفاع از حریم اهل بیت(ع) پا روی همه این تعلقات می‌گذارند. آن هم در حالی که پسرشان محمد هادی تازه متولد شده بود.

«یک لباس رزم پوشیده بود که چقدر بهش می‌آمد. مرا در آغوش گرفت. سرم را روی شانه‌هایش گذاشت و محکم فشارش داد. می‌گفت: «خانم خوشگلم دلم برایت یک ذره شده بود» محمد هادی توی اتاق خواب بود. بوی پدرش را که فهمید، بیدار شد...»

آقا مهدی نوروزی پا روی تمام تعلقات می‌گذارد و راهی عراق می‌شود. نهایتاً بیستم دی ماه ۱۳۹۳ در سامرا به شهادت می‌رسد. زندگی کوتاه او با همسرش مریم عظیمی، در اینجا به ظاهر تمام می‌شود. اما این زندگی عاشقانه متصل می‌شود به تمام زندگی‌های عاشقانه‌ای که در مسیر اعتلای اهداف والای نظام اسلامی داستانی کوتاه یافته‌اند. روایت کتاب «دیدار پس از غروب» کمی بعد از شهادت آقا مهدی و دیدار همسرش با مقام معظم رهبری تمام می‌شود. آقا مهدی نوروزی رفت تا ما بمانیم.

«بعد از چهلم آقا مهدی برگشتم تهران. باید خانه را تحویل می‌دادم. اما این بار تنها. وارد خانه که شدم بغضم ترکید. گوشه گوشه خانه یا بوی مهدی بود یا صدای مهدی بود یا یک نشانه‌ای دیگر از او. بلند بلند گریه می‌کردم...»

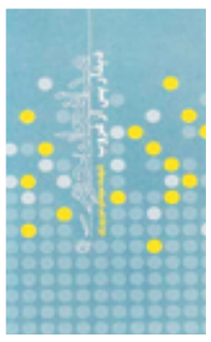

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۹۷۵

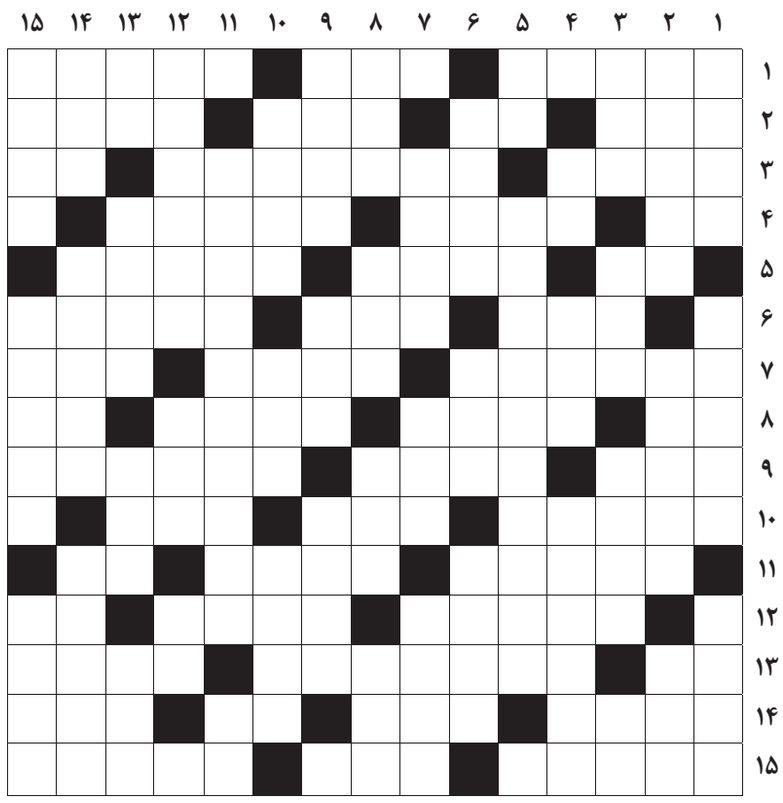

از راست به چپ

■ ۱-هنر مردان خدا- یک پنجم مال- شعر و قصیده ■ ۲- پسوند صفت‌ساز- اندک- جایز و شایسته- دستگاه گیرنده و فرستنده امواج تلویزیونی ■ ۳- کارآزموده- در بیماری آب مروارید کدر می‌شود- ضربه سر در فوتبال ■ ۴- حرف انتخاب- مهاجم تیم ملی و بایرن مونیخ آلمان- از نعمت‌های پنهان خدادادی ■ ۵- لخت- خوشگل- بیچاره و دربه‌در ■ ۶- مراسم شادمانی- روز- چشمه ■ ۷- پزشک مخصوص فرعون- تیراندازی اهداف پروازی- قطار ■ ۸- رمق آخر- مسجد قدیمی در تبریز- مخلص و بی ریا- مایه حیات ■ ۹- رها و آزاد- آنزیم مبدل شیر به پنیر- لقب منصور خلیفه عباسی ■ ۱۰- تولدیافته- چرک لباس- درد و رنج ■ ۱۱- سفینه فضانورد اروپایی- کوبنده مطبخ- عضو صورت ■ ۱۲- اعتراف کردن- شهر دادگاه بین‌المللی- رفوزه ■ ۱۳- رود فرانسوی- پایتخت لیتوانی- سلاح خطرناک ■ ۱۴- ماندنی- بدگویی در شعر- علم پزشکی- پیکان ■ ۱۵- مساعده- جنگ- حرکتی در ژیمناستیک

از بالا به پایین

■ ۱- کیمیا- چشمه‌ای در بهشت- سوغات زمستان ■ ۲- راه و روش- در این کنفرانس سران پیروز جنگ جهانی دوم اروپا را بین خود تقسیم کردند- کشتی جنگی ■ ۳- ارسباران قدیم- رودی در مازندران- فریاد شادمانی- بوی رطوبت ■ ۴- صدای کلفت- تکان شدید- از توابع تبریز که پنیرش معروف است ■ ۵- حمله نظامی- از ورزش‌های سنگین ■ ۶- بلند و رفیع- قوم آتیلا- شیون و زاری ■ ۷- شهرآورد- آنتن پهن- تکاور ■ ۸- الفبای تلگراف- ماه خارج- فرزندزاده- گربه‌سان تیزرو ■ ۹- تیم فوتبالی قدرتمند در اسپانیا- از اعضای داخلی بدن- دایی ■ ۱۰- حالت مهره‌ای در شطرنج که اگر حرکت کند شاه کیش می‌شود- از اقوام ساکن در بین‌النهرین- میانجی ■ ۱۱- از رشته‌های ورزشی آبی- آش ■ ۱۲- خودروی حمل بار- نهنگ- علامت جمع ■ ۱۳- ضمیر اشاره- خاک آرامگاه ائمه- مورچه- شهری در استان یزد ■ ۱۴- به خشخاش گذارند- ورقه‌ها- راز فاش‌شده ■ ۱۵- استارت قدیمی- قسمت رنگی چشم- شب گذشته

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۹	۵				
						۳	۷	۹
۸		۳	۶					
۲						۱		۷
	۶				۵			
	۵			۱	۷		۴	۸
۶		۲						
						۸	۹	
			۱	۳				

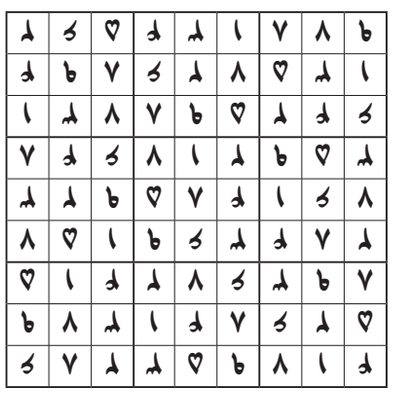

جدول کلمات متقاطع
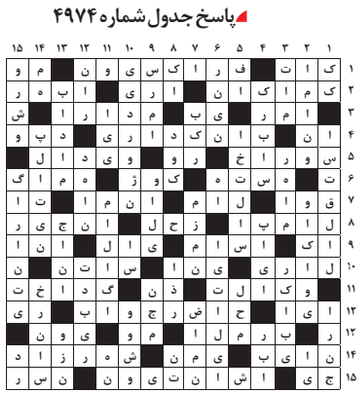
پاسخ جدول شماره ۴۹۷۴